

مقام و موقعیت زن و حقوق او در قرآن و سنت

دکتر یدالله نصیریان^{*}

چکیده

در این نوشتار نخست پیرامون وضع زن و موقعیت او پیش از نزول قرآن و بعثت پیامبر اکرم (ص)، تضييع حقوق او در سرزمین‌های متمدن و غیرمتمدن، مانند: رم، ایران، افریقا، شبه جزیره‌ی عربستان و غیره، نحوه‌ی رفتار مردان با زنان، عدم رعایت مقام اجتماعی او در نکاح، زندگی خانوادگی، عدم مشارکت در امور اقتصادی و رفتار مردان با زنان در حدّ رفتار با حیوانات اهلی حلال گوشت بحث خواهد شد. سپس به بحث پیرامون اهتمام قرآن و معارف دینی نسبت به زن و مقام او، تساوی زن و مرد در آفرینش انسان و منشأ بقاء نسل آن، اهمیت وجود او از نظر ارحام و انساب، ارزش‌گذاری بر نوزادان دختر، رعایت حقوق خانوادگی و تأثیر زن و شیر او در کودک و تربیت او، آزادی زن در انتخاب همسر، محدودیت تعدد زوجات برای مردان، وجوب رعایت حقوق زن در مهریه و صداق، حضانت و رضاع فرزند، سهم الارث، حق مالکیت و دهها حقوق دیگر که در قرآن برای زن تعیین گردیده است خواهیم پرداخت.

واژه‌های کلیدی: زن، مرد، تمدن، قرآن، حقوق، تضييع حق، جهان آفرینش، خانواده، تساوی حقوق، رضاع، حضانت، عدالت، طلاق، مهریه، قسط.

* استاد نیمه‌وقت دانشگاه آزاد اسلامی - دانشکده‌ی الهیات و معارف اسلامی واحد تهران شمال.

مقام و موقعیت زن در جهان پیش از نزول قرآن

بررسی موقعیت زن، وضع اجتماعی و محرومیت او از حق حیات و اسارت او در میان اقوام و ملل متمدن و غیر متمدن و مقایسه او با مقام و موقعیت اجتماعی و حقوقی که قرآن برای او مقرر داشته است، ثابت می‌کند که این کتاب آسمانی نه تنها از نظر سخن و کلام و عبارات و سبک گفتاری دارای اعجاز است بلکه از نظر بیان احکام اجتماعی و حقوقی و مضامین تربیتی نیز دارای اعجاز و اعجاب برانگیز است. زن در میان ملل و اقوام غیر متمدن، مانند: ساکنان جزایر اقیانوسیه، افریقا، استرالیا، امریکای قدیم و در میان قبائل صحرا گرد و بادیه نشین شبه جزیره عربستان نسبت به مردان در حکم مملوک و برده بلکه در حکم حیوان اهلی در اختیار انسان بود و همان گونه که حیوان اهلی مسخر انسان و انسان به عنوان مالک به نحو مطلوب و دلخواه خود از آن استفاده می‌کند و بهره می‌گیرد، زن نیز در اختیار مرد و در تصرف او قرار داشت و در جهات گوناگون از او بهره می‌گرفت و نیازهای خویش را در حیات اجتماعی و خانوادگی تأمین می‌ساخت.

زن برای مرد حتی در سرزمین های متمدن، مانند: روم، یونان و غیره در حکم حیوانات اهلی بود و یا همانند مملوک مطیع و منقاد مرد بود. تا زمانی که به عنوان دختر در خانه‌ی پدر می‌زیست این موقعیت را با پدر خود داشت و چون به خانه‌ی شوهر می‌رفت و ازدواج می‌کرد همانند برده مطیع و منقاد او بود. زن در بسیاری از ملل و سرزمین ها حق مالکیت و یا تصرف در اموال را نداشت و در تمام امور مالی تحت فرمان مرد بود و مرد هر تصمیمی که می‌گرفت زن حق اعتراض یا دخالت در تصمیم او نداشت. زن در برخی از قبایل مورد خرید و فروش قرار می‌گرفت و گاه از سوی مرد به دیگری اهدا می‌گردید. مرد آزاد بود و می‌توانست بدون رعایت حلد و مرز با هر تعداد زن ازدواج کند و زن حق تقاضای طلاق نداشت و در جدایی از مرد نمی‌توانست پیش قدم شود.^۱

طباطبایی می‌نویسد: ملت‌هایی که از آداب و رسوم خاص برخوردار بودند، مانند: چین، هند، ایران، مصر و غیره نیز در عدم استقلال و عدم حریت زن با ملل غیر متمدن چندان تفاوتی نداشتند و زن در این جوامع متمدن نیز در امور مربوط به خود حق مداخله و پیشنهاد نداشت و تمام تلاش او در انجام امور خانه و اطاعت از همسر خلاصه می‌شد، با این تفاوت که در این جوامع زن از رفاه بیشتری برخوردار بود و در تصرف در اموال به کلی محروم نبود و به عنوان ارث یا مهریه به او حق مالکیت داده می‌شد ولی باز در برخی از امور محدود، در میان ملت‌های متمدن یاد شده نیز مرد می‌توانست به صورت نامحدود ازدواج کند ولی زن چنانچه از شوهرش جدا می‌گردید حق ازدواج مجدد نداشت.^۲

موقعیت زن در حجاز و سرزمین وحی

حجاز و شبه جزیره‌ی عربستان در مقایسه با سرزمین‌های غیر متمدن از فرهنگ متعالی و تمدن فاصله بسیاری داشت. اکثر مردم آن سرزمین بدوی، صحرا گرد و چادر نشین بودند و به همین دلیل در آن منطقه حکومت واحد و منسجم وجود نداشت و از قوانین منظم که جامعه آن را تنظیم کند محروم بودند و حاکم واحد و قدرتمندی که از تجاوز و تعدی افراد به یکدیگر جلوگیری کند نیز وجود نداشت. از این رو زندگی اجتماعی مردم آن سرزمین به صورت قبیله‌ای اداره می‌شد و هر قبیله برای خود آداب و رسوم خاص داشت و با توجه به قرب و بعد مردم آن سرزمین به بدویت، متفاوت بودند و بر حسب موقعیت خود، حاکم یا حاکمانی داشتند که از میان شیوخ قبیله یا از بین کاهنان انتخاب می‌شدند و به حل اختلافات، نزاع‌ها و مخاصمات مردم قبیله می‌پرداختند.

برخی از آداب و رسومی که در عربستان وجود داشت و در دیگر اقالیم اثری از آن دیده نشده است، بالاترین جسارت به زن و مقام اوست به گونه‌ای که در قرآن کریم به این جسارت‌ها تصریح کرده و موقعیت رقت‌بار او را بیان کرده و بی‌نظیر بودن آن روشن

۱. همان/۲/۲۶۲

۲. همان/۲/۲۶۴

گردیده است: «و اذا بُشِّرَ احدُهم بالانثى ظَلَّ وَجْهَهُ مَسْوُوداً وَ هُوَ كَظِيمٍ، يَتَوَارَى مِنَ الْقَوْمِ مِنْ سُوءِ مَا بُشِّرَ بِهِ اَيْمُسْكَه عَلٰى هَوْنٍ اَمْ يَدُسُّهُ فِى التُّرَابِ اِلَّا سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ، نخل/ ۵۸-۵۹»
 و هنگامی که به یکی از مردان حجاز به تولد دختری از همسرش مژده داده می‌شد با شنیدن این بشارت خشمگین می‌شد و از شدت خشم رنگ چهره‌اش به سیاهی می‌گرایید و از میان مردم می‌گریخت و خویشان را پنهان می‌ساخت و در این فکر فرو می‌رفت که کدام یک از دو روش معمول و متداول را درباره نوزاد دخترش اجرا کند او را ننگه دارد و ذلت و خواری دخترداری را تحمل کند و یا دختر خود را زنده در زیر خاک پنهان سازد؟ (تفسیر گازر ۱۷۳/۵).

قرآن کریم ضمن آیات عدیده این روش ناهنجار را نهی کرده است، چنان‌که در تفسیر گازر ذیل آیه‌ی شریفه: «و اذا المؤودة سُئِلتِ بِأَيِّ ذَنْبٍ قُتِلتِ، نکویر/ ۸۹» می‌نویسد: عرب را چون دختری بیامد وی را زنده در گور کردند از بیم درویشی و نیز از ننگ آن که کسی به خواستگاری او رود. اگر کسی دختر را نمی‌گشت برای او پیراهنی پشمی می‌ساخت و او را به چوپانی می‌فرستاد و چنان‌چه تصمیم بر کشتن او داشت مدت شش سال از او ننگه داری می‌کرد و پس از شش سال به مادرش می‌گفت: دختر را بیارای و او را معطر ساز تا به خانه شوهر برم، مادر، دختر را آرایش می‌کرد و پدر او را به بیابان برده و در گوری که از پیش آماده ساخته بود می‌انداخت و بر روی او خاک می‌ریخت.^۱ و المفصل فی تاریخ العرب ۵۶۸/۵-۵۲۶.

به هر حال در عربستان زن از حرمت و استقلال بهره‌ای نداشت و به ندرت خاندان‌هایی وجود داشته که برای زن مقام و حرمتی قائل باشند. زن در آن سرزمین از میراث نیز محروم و حق تصرف در اموال خانواده را نداشت، المیزان ۲/۲۶۷.

چنان‌که آیاتی از قرآن اشاره دارد، مرد حق داشت به صورت نامحدود ازدواج کند در حالی که زن حق هیچ‌گونه اعتراضی نداشت زیرا به قول طباطبایی طفیلی مرد و زمام امور مربوط به حیات اجتماعی او در دست او قرار داشت، حتی او را می‌فروخت، می‌بخشید و به

قرض می‌داد و در بعضی موارد بدهی‌های خود را توسط زن تصفیه می‌کرد. طباطبایی می‌فرماید زن در سرزمین‌های روم و یونان نیز از امتیازی که بتوان او را از وضع زن در سرزمین‌های غیر متمدن متمایز ساخت به دور بود. فقط در برخی خاندان‌ها رفتار با زن رفتاری مشترک و مرکب از رسوم جاری در ملت‌های غیر متمدن و متمدن بود.^۱

مقام زن در اسلام و قرآن

همراه با بعثت پیامبر اکرم (ص) و نزول قرآن کریم وضع اسفبار زن متحول گردید و از حضيض ذلت به اوج عزت ارتقاء یافت. دختر که وقتی خبر ولادت او را به پدرش می‌دادند خشمگین می‌گردید و ضمن آن که رنگ چهره‌اش به سیاهی می‌گرایید و از انتظار مخفی می‌شد و در این اندیشه بود که او را با ذلت و خواری نگه دارد یا زنده به درون خاک پنهانش سازد، گازر ۱۷۲/۵، ابوالفتوح ۱۰۲/۲.

در سایه‌ی اسلام و قرآن و رسالت پیامبر (ص) زن به مقامی رسید که پیامبر فرمود: «البنات ریحانةُ اشمها و یرزقها الله» دختر گلی است که آن را می‌بویم و باری تعالی روزی او را تأمین می‌کند، روضة المتقین ۵۹۴/۸. در کتاب من لایحضره الفقیه آمده است: مردی نزد رسول اکرم (ص) نشسته بود، دوستی او را از مولودی که در خانه‌اش به دنیا آمده بود خبر داد. مرد وقتی شنید رنگ چهره‌اش دگرگون گردید. پیامبر (ص) فرمود: چه شده است؟ پاسخ داد هنگامی که از خانه خارج گردیدم همسرم درد زایمان گرفته بود و اکنون آنگاه شدم که دختر زائیده است پیامبر فرمود: سنگینی او بر زمین است و آسمان بر او سایه می‌افکند و باری تعالی روزی دهنده‌ی اوست، دختری که تولد یافته گلی است که آن را استشمام می‌کنی، آنگاه روی به اصحاب کرده فرمودند: هر کس دختر داشته باشد وظیفه سنگینی به عهده اوست و اگر کسی سه دختر پیدا کرد از مشارکت در جهاد معاف خواهد بود. (همان)

در روایتی دیگر از ابان بن تغلب آمده است: امام صادق (ع) فرمود: البنات حسنات و البنون نعمة فالحسنات يُثاب عليهما و النعمة يُسأل عنها، دختر در حکم حسنه و اعمال نیک است و پسر نعمت است. اعمال نیک موجب اجر و ثواب است و از نعمت سؤال خواهد شد (من لا یحضر ۵۹۱/۸).

شخص پیامبر اکرم (ص) ضمن بیانات بسیاری که پیرامون رعایت مقام زن و ادای حقوق او فرموده است با احترام به دختر خود حضرت زهرا (س) و بوسیدن او عملاً لزوم احترام به زن را توصیه کرده است (همان). محمد بن مسلم از امام باقر (ع) روایت کرده است که پیامبر اکرم (ص) فرمود: اوصانی جبرئیل بالمرأه حتی طنت أنه ینبغی طلاقها الا من فاحشه مینه، جبرئیل مرا نسبت به زن و رعایت حقوق و مقام و احترام او توصیه هایی کرد که من پنداشتم که طلاق او سزاوار نیست مگر در مواردی که از طریق عفاف منحرف گردد، (همان).

به هر حال علاوه بر حقوق و ارزش هایی که قرآن برای زن قائل است و در صفحات بعد به برخی از آنها اشاره خواهیم کرد، در روایات معصومین نیز صدها روایت پیرامون لزوم رعایت مقام زن به عنوان همسر، مادر و دختر صادر گردیده است که در این مقال مجال نقل آنها نیست.

ژوئیشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

قرآن و تساوی زن و مرد در آفرینش و بقاء نسل انسانی

در دنیایی که مردان به ویژه قدرتمندان زمام امور زنان را در دست خود گرفته و زن را طفیلی حیات دانسته و ارزش انسانی برای او قائل نبودند قرآن جامعه‌ی انسانی را هشدار داده و می‌گوید: «یا ایها الناس اتقوا ربکم الذی خلقکم من نفس واحد و خلق منها زوجها و بث منها رجالاً کثیراً و نساءً ... نساءً/۱» ای مردم نسبت به آفریدگار خویش پرهیز کار باشید، آفریدگاری که همه شما را از نفس واحد آفرید و جفت او را از همان نفس واحد برون آورد و تمام افراد انسانی را که شامل مردان و زنان بسیاریند از این جفت پراکنده

ساخت، آفریدگان و زنان و مردانی که از نظر ماهیت و جنس انسانی یکسان و از حیث تأثیر در بقاء نسل و تکثیر آن، با یکدیگر برابرند و هیچ یک بدون آن دیگر در بقاء نسل اثری نخواهد داشت. همان اهمیتی که مرد در تولید نسل دارا می‌باشد زن نیز از آن برخوردار است. بنابراین از تصور دوگانگی و تفاوت میان زن و مرد پرهیزید، اگر در ظاهر و صورت تفاوتی مشاهده می‌کنید برای شناخته شدن افراد است و در برابری افراد انسانی تردید نکنید. فقط تفاوت آنان در تقوا و پرهیز از گناه است، تقوا هم تفاوت مرد با مرد و هم نشان برتری مرد بر زن و هم نشان برتری زن بر مرد است، «یا ایها الناس انا خلقناکم من ذکر و انثی و جعلناکم شعوباً و قبائل لتعارفوا ان اکرّمکم عندالله اتقیکم، حجرات/۱۳» همه‌ی افراد انسانی از مرد و زن که از جنس واحد آفریده شده‌اند از حیث جنس و ماهیت یکی هستند و اگر افراد آن با نشانه‌های قبیله‌ای و زبانی با یکدیگر متفاوتند فقط برای آن است که یکدیگر را شناسایی کنند و بدانید که گرمی‌ترین افراد انسانی نزد باری تعالی با تقواترین آنان است، (گازر ۱۸۱/۲ و المیزان ۱۳۴/۴، ۲۸۸/۷).

حتی تفاوت و امتیاز انسان‌های عالم نسبت به جاهل و فضیلتی که برای عالمان مقرر گردیده مربوط به عالمان پرهیز کار است. در آیات دیگر هر جا که قرآن پیرامون آفرینش سخن گفته است هر یک از زن و مرد را نیمه‌ای از یک پیکر معرفی کرده است و هر دو را منشأ واحد آفرینش دانسته و هر یک را بدون آن دیگری هیچ شمرده است. به همین دلیل یکسان بودن و تساوی زن و مرد در آفرینش را پیوسته متذکر گردیده است. قرآن کریم پیرامون وحدت زن و مرد و ضرورت هم‌یاری با یکدیگر در تولید نسل و بقاء آن فرموده است: «نساءکم حرث لکم انّی شتم... بقره/۲۲۳» نسبت زن و مرد با جامعه‌ی انسانی و بقاء آن همانند نسبت زمین حاصلخیز و کشت و زراعت در آن توسط زارع است، همان‌گونه که بقاء گیاه و نبات و آنچه مایه‌ی تغذیه و موجب حیات زمین و کشتزارو زراعت است، زن نیز همانند کشت زار اساس بقاء نسل و دوام نوع انسان است. در واقع ارحام زنان در حکم زمینی است که بذر انسانی در آن حفظ و تکثیر می‌گردد، (المیزان ۲/۲۱۳).

قرآن و اهمیت زن در تاسیس و تشکیل خانواده

جامعه‌ی انسانی از آحادی تشکیل می‌گردد که هر خانواده یکی از آحاد آن است و به دلیل آن که سلامتی هر مجموعه متوقف بر سلامتی آحاد و اجزاء تشکیل دهنده‌ی آن است. از این رو جامعه‌ای از سلامتی و سعادت برخوردار است که اجزاء تشکیل دهنده آن یعنی خانواده‌ها سالم باشند و از طرفی هر خانواده از دو رکن اساسی یعنی رکن مرد و رکن زن تأسیس می‌گردد. بنابراین هر یک از زن و مرد عضو اصلی و بنیانی خانواده است و هیچ یک از این دو رکن بدون رکن دیگر قادر به تأسیس خانواده نیست، حتی ضعف هر یک از ارکان خانواده یا تضعیف آن این ساختار را سست و متزلزل خواهد ساخت. ترکیب ارکان یاد شده عنوان زوجیت و نکاح زن و مرد و همسری آن دو علاوه بر آن که جامعه را از فساد و تباهی می‌رهاند در تولید نسل و بقاء آن و حفظ جامعه در تولید سالم نقش عمده و اساسی را ایفاء کرده و می‌کند. از این رو چنانچه ارزش و اهمیت هر یک از دو رکن خانواده به فراموشی سپرده شود وضع جامعه به تباهی خواهد گرایید و چنانچه اشاره شد یکی از رفتارهای ناعادلانه که با رکن زن در خانواده و در بسیاری از ملت‌ها رایج بوده، مانند: عدم تعادل در ازدواج مردان و انتخاب همسران متعدد بدون رعایت حد و مرز بود. قرآن کریم به عنوان کلام آفریدگار جهان و سخن حکیمانه که مصالح جامعه انسانی هدف او است نازل گردیده و به تنظیم وضع جامعه و احقاق حقوق زن از طرق گوناگون و به خصوص از طریق محدودیت مرد در گزینش همسر و انحصار آن حداکثر در چهار زن قانون‌گذاری کرده است. زندگی مردم عربستان چون اکثراً با جنگ و غارت همراه بود و مرگ و قتل در مردان بیش از زنان رخ می‌داد و یکی از رفتارهای ناپسند آن بود که وقتی مردی از دنیا می‌رفت زنان و دختران او توسط نزدیکان تصاحب می‌شدند و چنانچه از مال و ثروت برخوردار بود، اموال او نیز توسط زن و دخترانش تملک می‌گردید. تصاحب‌کننده ناظر به وضع دختران بازمانده بود و همین که به سن بلوغ می‌رسیدند آنان را به نکاح خود در می‌آورد و رسماً اموال او را از آن خود می‌پنداشت. قرآن متذکر این رسم اسف‌بار گردیده و فرموده است: «وَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تُقْسِطُوا فِي الْيَتَامَىٰ فَانكِحُوا مَا طَابَ لَكُمْ مِنْ

النساء مثنی و ثلث و رُبَاع ... نساء، (جلاء الاذهان ۱۸۳/۲)» قرآن کریم ضمن آیه‌ی شریفه‌ی بالا در واقع به مرد اجازه داده است که خانواده را با یک زن تشکیل دهد مخصوصاً اگر فاقد قدرت مالی و جسمی و دیگر امکانات لازم بود و از سوی دیگر چنانچه در همسر اول او ضعف، بیماری و دیگر معاذیری که مانع از ارضای کامل او می‌گردید مجاز است به طرف همسر یا همسران بعدی قدم بردارد. قرآن کریم حدّ نهایی و مجاز در انتخاب همسر را به چهار زن محدود ساخته است، در این تعداد از یک سو حدّ اکثر نیازمندی مرد در نظر گرفته شده و از سوی دیگر به دلیل آنکه تلفات در میان مردان بیش از زنان رخ می‌داد و به همین جهت تعداد زنان در جامعه بیش از مردان بود به مردان اجازه داد که در خور امکانات خود از یک تا چهار زن را به نکاح خود در آورند و از این حد تجاوز نکنند. قرآن نه تنها با ظرافت کامل و رعایت تمام جوانب حیات مرد را تا نکاح چهار همسر مجاز گردانید و عدم تجاوز از این حد را چنان مورد تأکید قرار داده که هرگاه مرد یکی از چهار زن را طلاق داد به محض جدایی نمی‌تواند به نکاح دیگری اقدام کند و باید پس از انقضای مدت عدّه مطلقه برای نکاح با همسر چهارم اقدام کند. طباطبایی ذیل آیه‌ی فوق به مجوزهای ازدواج مردان با چهار همسر اشاره کرده و می‌نویسد: به دلیل مشارکت مردان در امور سیاسی، اجتماعی و احیاناً مشارکت آنان در جنگ، پیوسته تعداد زنان نسبت به مردان افزایش پیدا میکند، المیزان ۱۷۶/۴. از موارد اسفبار دیگری که اجرای برخی از آداب و رسوم رایج موجب تضییع حقوق زن گردیده بود و قرآن به مقابله‌ی آنها پرداخته است، یکی ایلاء است. این واژه به معنی سوگند است و در اصطلاحات فقهی به معنای سوگندی خاص یعنی سوگند شوهر در محروم ساختن همسر خود از مزایای هم‌خوابگی استعمال گردیده است، (المیزان ۲۲۶/۲).

در عصر جاهلی و پیش از نزول قرآن یکی از رسومی که جهت آزار رساندن مرد به زن و همسر خود مقرر و رایج بود سوگندی بود که مرد به دنبال آن همسر خویش را بر خود حرام می‌ساخت. آیه‌ی شریفه‌ی ذیل نازل گردید و آن را به سود زن اصلاح کرد: «لِلذَّيْنِ

يُؤَلُّونَ مِنْ نَسَائِهِمْ تَرَبُّصُ أَرْبَعَةِ أَشْهُرٍ فَإِنْ فَاءُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ، بقره/۲۲۶»

ابوالمحاسن جرجانی در تفسیر جلاء الاذهان می‌نویسد: سعید بن مسیب یکی از مشاهیر تابعین می‌گوید: از جمله زیان‌ها و آزارهایی که از ناحیه مردان بر زنان سنگینی میکرد آن بود که هرگاه مردی از همسرش لذت دلخواه را به دست نمی‌آورد و در عین حال مسایل اقتصادی یا سیاسی و قبیله‌ای مانع طلاق بود و مرد نمی‌توانست او را رها کند سوگند یاد می‌کرد که دیگر با او هم‌بستر نخواهد شد و ضمناً او را رها نخواهد ساخت. این‌گونه زنان نه شوهردار محسوب می‌شدند و نه مانند زنان مطلقه بیوه و آزاد بودند که با مرد دیگری ازدواج کنند. گاهی مرد بر سر مسائل جزئی خانوادگی بر همسرش خشم می‌گرفت و سوگند مذکور را بر زبان می‌آورد. قرآن کریم که رها ساختن اسیران از بند اسارت و زنجیر ستم از اهداف اولیه‌ی آن بود ضمن آیه‌ی بالا این رسم ظالمانه را باطل اعلام کرده و فرموده است: مردانی که سوگند یاد می‌کنند و با این سوگند همسر خویش را از خود دور می‌سازند و از زندگی زناشویی محروم می‌کنند، نه آنان را رها ساخته تا به ازدواج مرد دیگری در آیند و نه با او رابطه‌ای برقرار میکنند، بدانند که این رسم باطل است چون رسمی است ظالمانه و چنان‌چه مردی به هر جهت و با هر انگیزه چنین سوگندی بر زبان آورد، فقط چهار ماه ارزش زمانی دارد یعنی چنان‌چه در فاصله‌ی چهار ماه مرد نزد همسر خود باز گردد و حیات طبیعی و معمولی زناشویی را از سر گیرد، باری تعالی از خطای او در می‌گذرد و مرد را می‌بخشد و می‌آمرزد ولی چنان‌چه پس از مدت یاد شده نزد همسر باز نگردد زن حق دارد پیش حاکم رفته و توسط او احقاق کند.^۱ (جلاء الاذهان ۲/۲۸۶)

ظهار:

آئین یا رسم دیگری که در برخی موارد حق حیات و زندگی خانوادگی را از زن سلب می‌کرد و عذابی دردناک برای او محسوب می‌شد، آئینظهار بود.ظهار نیز رسمی همانند ایلاء بود با اندکی تفاوت و قرآن کریم ضمن چند آیه به ابطال این آئین شوم یعنیظهار اقدام کرده و زن را از این عادت ظالمانه‌ی رهایی بخشیده است. واژه‌یظهار از ریشه‌یظهر به معنی پشت گرفته شد و منظور از آن پشت زن و به این معنا است که هرگاه مرد به هر

دلیلی از همسر خود خشمگین و ناراحت می‌گردید و یا به خاطر زجر و عذاب او و حتی گاهی از جای دیگر ناراحتی پیدا می‌کرد و با حالت خشم به خانه باز می‌گشت و آتش خشم خود را باظهار همسرش فرو می‌نشانند و به او می‌گفت: (ظَهْرِكِ كَظْهْرَامِي) یعنی پشت تو از این به بعد مانند پشت مادرم باشد و منظورش آن بود که همان‌گونه که مادرس بر او حرام است همسر نیز مثل مادر بر او حرام باشد. پس از اجرای این سخن و ادای این جمله، همسر مرد همانند زن مطلقه آزاد می‌شد ولی نه چنان که بتواند با مرد دیگری ازدواج کند و نه مانند همسر طبیعی از زندگی معمولی بهره‌مند شود، به بیان دیگر بین زن و شوهر جدایی می‌افتاد ولی نه جدایی مانند طلاق و این نوعی دیگر از آئین‌هایی بود که زن آن را تحمل می‌کرد و اسیر آن بود.

۱- احکام فقهی ایلاء و مسئولیت آن در رابطه با کفاره‌ای که در مقابل آن تشریح گردیده در رساله‌های عملیه و کتب فقهی به تفصیل آمده است.

قرآن کریم ضمن آیاتی به بطلان آن پرداخته است. در سوره‌ی مجادله پیرامون ابطال این آئین فرموده است: «قد سمع الله قول التي تجادلک فی زوجها و تشتکی الی الله و الله یسمع تحاور کما ان الله سمیعٌ بصیرٌ، الذین یظاہرون منکم من نساءہم ماھنّ اُمھاتُھم ان امھاتُھم الا اللائی و لدنھم و انھم لیقولون منکراً من القول و زوراً و ان الله لعفوٌ غفورٌ، مجادله/۲-۱» در سوره‌ی احزاب نیز در ابطال این آئین ظالمانه آیه‌ای نازل گردیده است: «و ما جعل ازواجکم اللائی تظاہرون منھنّ امھاتکم ذلکم قولکم بافواھکم و الله یقول الحق و هو یتھدی السبیل، احزاب/۴» در تفسیر آیات مذکور آمده است، زنی به‌نام خولہ از قبیلہ خزرج کہ همسرش اوس بن صامت او را ظہار کرده بود و علت ظہار آن بود کہ این زن تازه مسلمان، مشغول نماز بود کہ شوهرش از خارج وارد منزل گردید و در مقابل او ایستاد، چون زن نمازش بہ پایان رسید مرد او را بہ ہمبستری فراخواند زن آمادگی نشان نداد و شوهر را منع کرد، مرد از این عمل خشمگین گردید و او را ظہار کرد ولی بلافاصلہ پشیمان گردید، از طرفی بہ زن گفت: تو از این پس بر من حرام گشتی در حالی کہ من از گفته‌ی خود پشیمانم. خولہ گفت نزن پیامبر اکرم (ص) رو، و از او چاره‌جویی کن. سن

پاسخ دادم: من از رسول خدا شرم دارم. زن که هم خود و هم همسرش را مستأصل دید نزد پیامبر (ص) رفت و گفت: تا جوان و ثروتمند بودم شوهرم هیچ‌گاه مرا از خود نراند و نسبت به من عشق می‌ورزید حال که عمرم بالا گرفته مراظهار کرده و سپس پشیمان گشته است آیا راه نجاتی از این حادثه وجود دارد؟ پیامبر (ص) فرمود: فعلاً تو بر همسرت حرام گشته ای، خوله گفت: من از تنهایی به خدا شکوه خواهم برد و سپس مسرانه گفت: این مرد پدر فرزندان من و محبوب ترین مرد زندگی من است باز پیامبر (ص) فرمود: به هر حال او بر تو حرام گشته و تو بر او حرام گشته ای. خوله بار دوم نزد پیامبر (ص) رفت و لب به شکوه گشود، پیامبر (ص) گفت: باری تعالی درباره تو و همسرت و مشکلی که پیش آمده حکمی نفرستاده است. چندین با این زن (خوله) نزد پیامبر (ص) شکوه برد و سرانجام روی سوی آسمان کرد و گفت: بار خدایا به زبان فرستاده خود دستور فرست که موجب آسودگی و رهایی من از این عذاب دردناک گردد. از طریق دیگر عایشه روایت کرده و می‌گوید: هنگامی که این زن برای شکوه نزد پیامبر آمد، آن بزرگوار در حجره‌ی من بود و من مشغول شستن سر مبارک او بودم که پس از طلب آرزوی مذکور باری تعالی آیه شریفه‌ی مذکور را که متضمن حکم ابطالظهار است فرستاد. پیامبر (ص) با گرفتن حکم در پی شوهر خوله فرستاد و آیات را برای او قرائت فرمود و گفت: باری تعالی می‌فرماید: من مجادله‌ی آن زن را با تو ای پیامبر می‌شنوم و شکوه‌ی او را دریافت کردم. حکم آن است که هرگاه مردی همسر خود راظهار کرد بداند که با گفتن یک جمله همسر به مادر تبدیل نمیگردد، مادر کسی است که از او متولد می‌شوید، از بیان سخن ظالمانهظهار اجتناب کنید. و فرمود: از این پس اگر مردی زن و همسر خود راظهار کرد و جمله: (ظَهْرُكَ كَظْهِرَامِي) را به زبان آورد با دادن کفاره: (آزاد کردن برده یا شصت روز روزه و یا اطعام شصت گرسنه) این عمل ظالمانه را باطل سازد و حرمت را از بین ببرد.^۱

قرآن و آزادی زن در تملک و تصرف اموال خود

چنان‌که اشاره شد در بسیاری از سرزمین‌ها مردان اجازه‌ی تملک و حق تصرف به زن در اموالی که متعلق به او بود نمی‌دادند و تمام مایملک او در اختیار و در تصرف مردان بود.

قرآن ضمن آیات بسیار زن را مالک دانسته و مردان را توصیه کرده است که ادای حقوق زن و آنچه به او تعلق می‌گیرد واجب است. در آیه‌ی شریفه‌ی «ولا یتمنوا ما فضل الله به بعضکم علی بعض للرجال نصیب مما اکتسبوا و للنساء نصیب مما اکتسبن و اسئلوا الله من فضله ان الله کان بکل شیء علیم، نساء/۳۲» جامعه‌ی انسانی را مخاطب ساخته و توصیه کرده است که تمام مزایای مالی و طبیعی که به زنان و مردان از طریق تجارت و کسب یا از طریق نصیب الهی می‌رسد صاحب آن می‌باشند اعم از اموال دنیایی و منابع اکتسابی و نعمت‌های خداداد مانند زیبایی و لطافت زنان و شجاعت و قدرتمندی مردان و نیز آنچه از طریق ارث، صداق، نفقه و غیره و به طور کلی هر یک از دو طایفه زنان و مردان مالک و صاحب هر چه که از هر طریق به آنان تعلق گرفته است می‌باشند. واژه اکتساب در آیه فوق به معنی لغوی آن نیست بلکه چنانکه در مجمع البیان و المیزان آمده است منظور از اکتساب تمام چیزهایی است که نصیب زن و مرد می‌گردد خواه با تلاش و کار و خواه از نظر بخشش‌ها و نعمت‌های خداداد و

۱- برای آگاهی بیشتر پیرامون تشریح احکام ظهار به تفاسیر ابوالفتح رازی، جلاء الازدهان، المیزان و جوامع الجامع مراجعه کنید.

یا کسب حقوقی که شریعت برای هر یک تعیین کرده است و به هر حال آیه‌ی فوق در وضع مالی زن و دیگر مزیت‌هایی که برای او مقرر گردیده تحول به وجود آورده است و او را همسان مرد، مالک هستی‌های خود و مجاز به تصرف در آنها دانسته است.^۱

حقوق زن در میراث

پیش از نزول قرآن کریم، ارث و انتقال اموال متوفی به بازماندگان، در میان ملل متمدن و غیرمتمدن وجود داشته و با اختلاف اندک رایج بوده است ولی در هر یک از جوامع و ملل به دلیل وجود فرهنگ و آئین خاص حاکم بر آنها، انتقال ثروت از ناحیه کسانی که فوت می‌کردند به بازماندگان اکثراً در اختیار قدرتمندان، بزرگان قبایل و یا اولاد ارشد متوفی

۱- جهت آگاهی بیشتر از تفسیر آیه فوق به مجمع البیان ۳/۳۹ و المیزان ۴/۳۳۶.

صورت می گرفت. در میان ملل متمدن، مانند: ایران، روم، یونان و غیره زنان، دختران، کودکان صغیر و ضعیفان از ارث محروم بودند. در ایران که تعدد زوجات و ازدواج با برخی از محارم مجاز بود، هریک از زنان که محبوب ترین بود سهم عمده را به خود اختصاص می داد و حتی جای اولاد ارشد را تصاحب می کرد. در این سرزمین چنانچه دختری ازدواج می کرد و به خانه شوهر می رفت از ارث محروم بود و معتقد بودند که ثروت متوفی نباید از خانه متوفی خارج شود. بنابراین در این سرزمین زنان درجه دوم و دختران ازدواج کرده از ارث محروم بودند. در روم نیز آنچه در میراث مهم بود احترام به نظر متوفی بود و متوفیان به ماندن مال و ثروت در خانه‌ای که در آن زیسته بودند تمایل داشتند از این روی نصیب عمده را کسی تصاحب می کرد که پس از متوفی ریاست و سرپرستی خانه به او واگذار می شد، (المیزان ۴/۲۲۷).

در این که اصل مسأله‌ی میراث و انتقال اموال از متوفی به بازماندگان، بستگان و اقربای او رایج بوده تردیدی نیست ولی چنان که پیش از این اشاره گردید در بسیاری از جوامع به ویژه جامعه‌ی عرب جاهلی این تقسیم نامتعادل بود و زنان و دختران از این ثروت محروم بودند و سهم آنان توسط مردان قبیله به خصوص قدرتمندان تصاحب می شد. در حجاز نه تنها زنان و دختران از این ثروت محروم میماندند بلکه در برخی موارد خود آنان به عنوان میراث تصاحب و تملک می شدند و به تصرف اقویای فامیل یا قبیله درمی آمدند و کاملاً تحت مشیت و تمایلات آنان قرار می گرفتند.

قرآن کریم در حدود پانزده قرن پیش ضمن آیاتی، آئینی کامل و قانونی فراگیر و عادلانه در زمینه میراث و تعیین سهم هر یک از بازماندگان متوفی و از جمله زن به عنوان همسر و دختر و مادر فرود آورد که تا آن زمان در هیچ یک از ملل متمدن و غیرمتمدن سابقه نداشت و بعد از آن نیز در این پانزده قرن آئینی که از چنین دقت و تقسیم عادلانه برخوردار باشد دیده نشده است. یکی از ویژگی‌های قانون ارث در قرآن، رعایت حقوق زن به عنوان یکی از دو رکن تشکیل خانواده و دیگر حقوق زن به عنوان مادر و حقوق

دختران است، زیرا نسب و خانواده که منشأ آن زن و مرد به عنوان والدین است و از نظر اسلام دارای ارزش بسیار است.

تقسیم ارث طبق آیات گذشته و به خصوص مواردی که سهم مرد را دو برابر زن قرار داده است ممکن است ذهن برخی را به سوی عدم رعایت عدالت در حقوق زن و عدم تساوی او با مرد سوق دهند، ولی چنانچه وضع حیات اجتماعی و روحی زن و مرد ویژگی‌های طبیعی آن دو از یک سو و اداره‌ی زندگی خانوادگی و مسائل اقتصادی آن از سوی دیگر مورد دقت قرار گیرد توهم مذکور از بین خواهد رفت و روشن خواهد گردید که بهره‌مندی زن از ثروت دنیایی و سهمی که نصیب او میگردد از سهم مرد بیشتر است و عدم تساوی معکوس است. زیرا قرآن از یک سو نفقه و کسوه‌ی زن را به دوش مرد نهاده و بر او واجب گردانیده است مؤنه و مخارج زن را طبق عرف فراهم سازد اگر چه زن از ثروت و دارایی کافی برخوردار باشد به بیان دیگر اگر زن صاحب املاک و ثروت بسیار باشد می‌تواند تمام آن را برای خویشتن حفظ کند. چون تکلیف فراهم ساختن لباس، دارو و دیگر مخارج روزانه‌ی زن به عهده‌ی مرد و شوهر اوست. بنابراین درست است که در تقسیم میراث سهم مرد را دو چندان سهم زن ذکر کرده است ولی آنچه مرد موظف به صرف آن است بسیار افزونتر از اضافه سهمی است که از طریق ارث می‌گیرد. به بیان دیگر ثروت زن به خود اختصاص دارد و موظف به صرف مؤنه‌ای نمی‌باشد، (المیزان ۴/۲۲۴) و نیز در آیات دیگر مربوط به ارث مسأله‌ی مذکور را مورد تأیید قرار داده‌اند.

قرآن و تعیین حقوق زن در برابر رضاع و حضانت کودک

حقوق دیگری که قرآن برای زن تعیین کرده حقوق او در برابر رضاع است. پیش از نزول قرآن زن مجاز به مطالبه اجرت در ارتباط با کودک و رضاع و حضانت آن نبود ولی قرآن ضمن بیان احکام دوران شیرخوارگی کودک حقوق و اختیارات بسیاری برای زن تعیین کرده است. آیه‌ی شریفه‌ی ذیل که مفصل‌ترین آیه در احکام رضاع است به اکثر مسائل حقوقی دوران شیرخوارگی کودک اشاره کرده است: «والوالدات یرضعن اولادهُنَّ حَولین

کاملین لمن اراد أن یتم الرضاعة و علی المولودله رزقهن و کسوتهن بالمعروف لا تکلف نفس الا وسعها لا تضار و والده بولدها و لا مولودله بولده و علی الوارث مثل ذلك فان ارادا فصالاً عن تراضٍ منهما و تشاورٍ فلا جناح علیهما ... بقرة/۲۳۳» تفسیر آیه شریفه به تنهایی ترتیب مقاله ای را می طلبد و در این جا فقط به عنوان اشاره به نکات مهم مربوط به حقوق زن مطرح گردید. در باز گرفتن کودک از شیر زن را سهیم کرده و فرموده: «فان ارادا فصالاً» تصمیم انفصال از شیر به صورت مثنی آمده و منظور آن است که مادر نیز دارای اختیار است. در جمله «علی المولودله رزقهن و کسوتهن» مرد موظف گردیده که مخارج و مؤنه زن را و لو او را مطلقه کرده باشد، تأمین کند. و در جمله ی: «و لا تضار و والده بولدها» مادر کودک نباید به خاطر وجود نوزاد زیانی ببیند. در جمله «و علی الوارث مثل ذلك» پدر یا وارث او را به تأمین مؤنه و نفقه زن تا آخرین روزهای حضانت کودک موظف ساخته است، (کنز العرفان فی فقه القرآن ۲/۲۳۱، جلاء الاذهان (گازر) ۱/۲۹۵، المیزان ۲/۲۴۰).

از دیگر مسائل حقوقی ظریف که در قرآن و اسلام برای زن مشخص و تعیین گردیده اجرتی است که زن حق دارد و می تواند از پدر کودک شیرخوار مطالبه کند اجرت در برابر ارضاع لباء است. منظور از لباء نخستین شیری است که همزمان با زایمان کودک در پستان مادر جریان می یابد و جمع می گردد. در کتب فقهی و حقوقی بر زن واجب است که نوزاد را از این نوع شیر (لباء) و یا طبق استعمال عرف فارسی آغوز، بنوشاند، زیرا صحت، سلامتی و تندرستی و رشد مطلوب در نوزاد متوقف بر نوشیدن از آن شیر است. حتی در برخی از منابع فقهی تصریح گردیده است که چنانچه کودک از لباء محروم گردد ادامه حیات او به خطر خواهد افتاد، از این روی نوشاندن لباء به نوزاد از ناحیه مادر بر او واجب است، ولی مادر می تواند در برابر امر واجب (ارضاع) لباء اجرت مطالبه کند. این مسأله در بین فقها، مورد بحث و نظر واقع شده و گفته اند: هنگامی که انجام عملی بر مسلمانی واجب گردید گرفتن اجرت در برابر آن درست نیست ولی برخی اخذ اجرت را با این محاسبه که زن نباید آنچه به عنوان اجرت چیزی میگیرد آن را در مقابل در و برابر

عمل رضاع محسوب کند بلکه می تواند اجرت را با در نظر گرفتن عین لبا، محاسبه کند و نه اجرت رضاع. در این صورت اشکال شرعی آن مرتفع خواهد شد (الروضه البیبه فی شرح اللمعه الدمشقیة ۴۵۳/۵، شرایع الاسلام ۵۶۵/۲).

مقایسه‌ی مقام زن و رعایت حقوق او در دو مقطع زمانی و دو فرهنگ قبل و بعد از اسلام و دیگر آئین‌ها، اهتمام قرآن به زن و حقوق او چنان است که اجرت گرفتن زن در برابر رضاع فرزند خود را مجاز اعلام فرموده است. علاوه بر موردی که به آن اشاره گردید در روایات بسیاری به زن اجازه داده شده که در مقابل ارضاع در تمام دوران شیرخوارگی بر پدر کودک یا وارث پدر تأمین مؤنه زن واجب است. و زن میتواند اجرت مطالبه کند. از طریق شیخ صدوق (محمد بن علی بن بابویه) در روایتی از امام صادق (ع) نقل گردیده است و می گوید: پدر کودک حق ندارد مادر او را مجبور به ارضاع کودک کند (البته مستحب است که مادر شخصاً نسبت به شیر دادن فرزند خود پیش قدم شود) ولی چنانچه زن شیرده غیر مادر در برابر رضاع مبلغی را پیشنهاد کند که کمتر از مبلغی باشد که مادرش مطالبه میکند پدر می تواند از غیر مادر استفاده کند ولی چنانچه یکسان باشد و هر دو مبلغ واحدی را پیشنهاد کنند مستحب است از مادر استفاده شود، روضه المتقین فی شرح من لایحضر ۵۸۱/۸.

دست یابی به این موارد جهت ارائه‌ی حق‌های ریز و درشت که برای زن در آئین اسلام است برای موجودی است که قبل از نزول قرآن خود او برای مرد در حکم مملوک بود و در اسلام حتی برای قطرات شیر او هم ارزش و قیمت تعیین گردیده است، حتی اگر پدر کودک وفات کرد وارث او باید اجرت، نفقه و کسوه‌ی مادر کودک را تعهد کند. فاضل مقداد ذیل بحث رضاع به بیان آراء مذاهب غیر شیعه پرداخته و می گوید: ابوحنیفه بر آن است که تا زمانی که مادر کودک همسر پدر اوست نباید در برابر شیردادن اجرت بخواهد زیرا پدر کودک یا شوهر مادرش مالک او است ولی این فتوا کاملاً اشتباه است زیرا حلاً اکثر مرد در برابر مهریه و نفقه مالک تمتع است و موجب مالکیت خود زن نمی باشد، (کنز العرفان ۱۳۱/۲).



شروہ شگاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی
پرتال جامع علوم انسانی